

گوته و ایران

دیوان شرق و غرب

گویند و قتیکه ناپلئون یوهان ولفگانگ گوته (۱) نویسنده «فوست» (۲) را در شهر ارفوت ملاقات نمود اولین اظهاری که گوته در غیاب ناپلئون راجع بوی کرده است چنین بوده «این مرد از دشمنانش بزرگتر است» اما اظهار مرد بزرگی که از دشمنانش بزرگتر بود راجعه گوته نیز بهمین اندازه جالب توجه است که میگوید . «این آدم است» (۳) و در واقع تنها کسی را که تمام بزرگان اروپا با اتفاق آراء از میان ملت آلمان بزرگ میشمارند ، همانا گوته است که خود آلمانها اورا پرستش نموده و «فوست» شاهکار اورا کتاب مقدس ملیت آلمان می پندارند .

۴۷۵

گوته همان انسان فرضی است که مادر زبان فارسی «غوطه» و در دریای علم «میگوئیم» از کمتر دانشی بی بهره بود گذشته از آنکه نویسنده و شاعر بود ، طبیعی دان ، معدن شناس ، نقاش و ریاضی دان هم بوده و در کلیه رشته های مزبور آثار گرانبهائی از خود باقی گذاشته است . شغل وزارت نیز داشته و عشق مفرطی در جمع آوری مجموعه های ادبی و طبیعی از قبیل سنک ، گیلا و آثار عتیقه ابراز نموده است . معهذرا کمتر میتوان باور کرد که این مرد بزرگ شرق شناس و بخصوص ایران شناس هم بوده و کتابی باسم «دیوان شرق و غرب» در وصف افکار و احساسات

Johan Wolfgang Goethe (۱)

Faust (۲)

Voilà un homme. (۳)

ایرانی ، عادات و آداب ایرانی و در شرح احوال شعرای ایرانی ، مخصوص فردوسی ، انوری ، نظامی ، جلال‌الدین رومی ، سعدی ، حافظ و جامی نگاشته است .

کتاب مزبور را گونه وقتی نوشت که سران و بزرگان سیاسی اروپا هنوز از زخم‌هایی که در اثر جنگ‌های ناپلئون بر آنها وارد آمده بود ، بهبودی نیافته بلکه برای نگاهداری خود و ملتشان سخت با یکدیگر درگیر و درگیر بودند .

پیش از نگارش این کتاب گوته در « فوست » هر آنچه توانسته و خواسته بود از تمدن تو خالی اروپای مادی قرن نوزدهم ، از علوم خشک و خالی و پرگوئی و کاوش بیهوده اروپائی ها اظهار تنفر کرده ولی گویا این ابراز راز هم درد دل او را درمان نکرده بود . فوست حکیم پیر مردیست که پس از آموختن تمام علوم عاقبت بی میسرده هنوز حقیقتی دستگیر او نشده پس بشیطان متوسل شده و با او قراردادی می‌بندد . اما حتی شیطان هم بالاخره نمیتواند فوست را که در حقیقت خود کومه است راضی نماید ، چنانچه بتواند بگوید : « ای دقیقه ! چقدر زیبا هستی تو ، چه خوشبخت هستم من ! » اینجاست که کومه وزیر عصر ، شاعر ، فیلسوف ، نویسنده ، حجار ، نقاش ، طبیعی دان ، معدن‌شناس ، ریاضی دان ، بالاخره غوطه ور در دریای علم از همه چیز اروپا بیزار شده - بزبان خود گونه بشرق هجرت (۱) نموده و خود را با ذوق و شوق در آغوش باز عقائد و افکار آزاد مشرق زمین میافکند .

هجرت عنوان اولین شعر کومه است در کتاب « دیوان شرق و غرب » . باید دانست که کتاب مذکور مجموعه ای از افکار و

مشرق زمین است در لباس مفریان و ما از همین لحاظ شعر مزبور را
تأحدی که ممکن است تحت اللفظی ترجمه میکنیم.

هجرت

شمال و غرب و جنوب ازهم متلاشی میشوند
اورنگهای شاهی ازهم کسبخته شده و کشوران بلند پایه می‌لرزند
فرار کن تو ، بروشرق بی آرایش
و آنجا هوای بزرگواری و عظمت را استنشاق کن .

عاشق بشو ، بنوش و بخوان
تا از دست خضرآب زندگانی ترا نیز جوانی بخشد



۴۷۷

آنجا که پاکی و درستی است

میخواهم در چگونگی نژاد

آدمی کاوش و جستجو کنم ،

آنجا که حکمت آسمانی را بزبان زمینیان

از خداوند آموخته‌اند

و بیهوده سر به سنک نکوفته آند .



آنجا که به پدران خود احترام گذاردند

واز هر خدمت بی‌کانه پرهیز کردند

میخواهم از حقوق جوانی بهره‌مند گردم .

چقدر عقیده ازاد و فکر محدود است .

چه گران بود سخن در ان دیار

برای آنکه سخن بود و گفته شده بود .



میخواهم که همدم چوپانان باشم

وهنگامیکه در بیابانها با کاروان سیر میکنم
 شال ، قهوه و مشک میفروشم ،
 در کنار چشمه آب در صحرا استراحت کنم .
 میخواهم از هر راه و معبری که
 شهر ها را به بیابانها می پیوندند ، بگذرم



در نشیب و فراز های تکنای ترسناک کوهستان
 حافظ ، اشعار تو دلداری میدهد
 هران ساربانى را که غرق لذت
 از پشت قاطر تنومند
 آنها را بخواند تا ستارگان را بیدار نموده و
 راهزنان را در وحشت افکند

۴۷۸



میخواهم در گرمابه ها و خراباتها ،
 ای حافظ مقدس ، بیاد تو باشم .
 چگونه هر وقت محبوبه رو بند خود را بالا میزد
 زلفان گره کشای او عنبر میافشانند .
 آری ، زمزمه عاشقانه شاعر
 حتی حوریان بهشتی را نیز به شور میاندازد .



میخواهید بر او رشک برید و
 یا اینکه مانع از بهره مندی او گردید ،
 این تکتی را بدانید ، که سخنان شاعر
 پشت در بهشت
 پیوسته اما ملایم بدر میکوبد ،

برای آنکه زندگانی جاودانی را تقاضا دارد .



از این بیانات بخوبی آشکار میگردد که - آنطوریکه هاینه (۱) شاعر آلمان میگوید - پیرمرد فرتوت وشکسته تمدن اروپا دلباندام سالم و زیبای محبوبه مشرق زمینی بسته او را میدج نموده و از دور سلامی بوی میفرستد . کوته دیوان شرق و غرب را بدوازده نامه ذیل تقسیم کرده واسم هرنامه را بعین لغت فارسی بخط آلمانی وترجمه آن بالمانی نگاشته است : بدینقرار

معنی نامه ، عشق نامه ، تفکر نامه (۲) رنج نامه ، حکمت نامه ، تیمور نامه ، زلیخا نامه ، ساقی نامه ، مثل نامه (۳) ، پارسی نامه ، خلد مامه ، گذشته از این قسمتها در چاپ دوم ضمیمه دیگری راجع بزنگانی در ایران ، تاریخ ایران ، شرح حال زرتشت ، و سخنگویان فارسی بدان ملحق گردیده و پس از مرگ کوته اشعار دیگری نیز بکتاب مزبور اضافه شده است . بعقیده نگارنده کوته نجاتگاه خود را از کارزار اوضاع سیاسی اروپا و بیابان خشک تمدن قرن نوزدهم از آنجهت ایران انتخاب نمود که خورشید بزرگواری حافظ بر او نور افشانده و پس از آنکه اشعه روح شاعر بزرگ ایران چشمان او را خیره ساخت دیگر تاب نیاورده خود را تسلیم حافظ نمود . این بیانات به هیچوجه اغراق نیست برای آنکه خود کوته میگوید . «حافظ ، ا گر کسی بخواهد خود را با تو مقعایسه نماید بین چه دیوانگی بر او مستولی گردیده است ، » تعجب در این است که کوته اصولا زبان فارسی نمیدانسته و اشعار

(۱) Henrich Heine

۳ - این کلمه را کوته تفکیر Tefkir نوشته و قطعا مطابقه ترجمه آلمانی که از آن میکند تفکر مقصودش بوده
 ۳ - مقصود ضربالمثل است .

حافظ را بزبان انگلیسی خوانده است
در جایی دیگر - در مقدمه حافظ نامه - میگوید
« اگر سخن عروس باشد

روح داماد

این جشن عروسی را آنکسی دیده است
که بتواند حافظ را مدح کند . »

طبیعی است که گوته و حافظ هر دو هر فکر بوده اند والا ممکن
نمیگردید که تا این اندازه گوته مجذوب حافظ شود .
مثلاً برای مجسم نمودن رنج عشق ، گوته اشعار ذیل را از دهان
« مینیون » میگوید ،

« آنکه هیچوقت نان شب را با اشک چشم نخورد

آنکه در شبهای پر غم و اندوه کریه کنان بیخوابی نکشید
او شما را نمی شناسد ، ای قوای آسمانی . »

حافظ نیز همین مطلب را که میتوان اصول فلسفه او دانست بزبان
ساده تری میگوید .

« الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناولها مطالعات فرهنگی

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها »

در باره عظمت و بزرگواری و شخصیت حافظ گوته در حافظ نامه
چنین میگوید :

سر فاش

« مردم ترا ، ای حافظ مقدس

لسان الغیب مینامند .

و همان سخن دانان پی

بارزش کلمات تو نبوده اند .



تو برای آنها تصوف میگوئی

برای آنکه آنها در پس پرده سخنان تو جنون پنداشته
و شراب نامشروع خود را
باسم تو مینوشند .



تو اما متصوف و پاک هستی ،
برای آنکه معنی سخنان ترا نمیفهمند
تو بدون اینکه مؤمن باشی ، آمرزیده هستی ،
باین حقیقت اعتراف نمیکنند

اشاره

با وجود این ، همانهاییکه من بدیشان بدگوئی کردم حق دارند
برای آنکه ، این نکته بر همه کس هویدا و آشکار است
که معنی سخن همه وقت ساده و صاف نیست ،
سخن شبیه است بیک بادزن ، از میان پره‌های آن يك
جفت چشمان زیبا نمایان است .
بادزن فقط رو بند لطیفی است .
صحيح است که صورت را از من پنهان میدارد
اما دخترک را از من مخفی نمیکنند .
برای آنکه زیبا ترین چیزی که او دارد
چشمانش بر چشمان من میدرخشید .

در قسمت ضمیمه گوته شرحی راجع بتاریخ ایران ، چگونگی
ادبیات ، تشبیهات و اصطلاحات معموله فارسی نگاشته و اطلاعاتی در
باره سخنگویان فارسی مینویسد ، اگرچه اطلاعات مزبور مخصوصاً
قسمت راجع به شعرای فارسی تا اندازای ناقص است ، مع هذا گوته
در جمع آوری آنها مدتی زحمت کشیده است . چنانکه خود او
در اول معنی نامه باین شعر استشهاد میکند .
یست سال تمام گذشت

از آنچه بمن توفیق شده بود . لذت بردم

يك سلسله چیزهای خوب .

مثل ایام برمکی ها (۱)

آشنائی گوته با ادبیات ایران ممکن است از کتبی که مستشرقین آن عصر مثل اوزله (۲) و جونس انگلیسی . (۳) فریدریش روکسکرت (۴) آلمانی مترجم رستم و سهراب ، و هامرپورگشتال (۵) آلمانی مترجم حافظ و سیلوستر دوساسی (۶) فرانسوی نویسنده تاریخ ادبیات ایران بوده باشد برطبق آنچه خود گوته مینویسد ضمیمه مذکور مقدمه ای برای دیوان بزرگتری بوده است ولی بد بختانه مرك باو فرصتی نداده و در سال ۱۸۳۲ زندگانی را بدرود گفته است .

در قسمت آخر ضمیمه گوته نیز تحقیقاتی راجع بادبیات ایران در زمان فتحعلیشاه (زمان معاصر گوته) و بدو شعر فارسی اثر میرزا ابوالحسن خان سفیر فتحعلیشاه در دربار لندن استشهاد مینماید و کتاب را باین شعر سعدی ختم می کند .

۴۸۲

ما نصیحت بجای خود کردیم
روز کاری درین بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان پیام باشد و بس
گویند که چون گوته با مرك دست بگریبان بود .
آخرین سخنی که از دهان او بیرون آمده است چنین بود :
«یشتر نور، نور» زیرا که در میان اروپائیان معمولست که در موقع نزاع اطاق را تاریک می کنند . در واقع کتاب « دیوان شرق و غرب» اثرات نور تابانیست که از افق ادبیات ایران بروح گوته افشاندن میشود ،

آقازرك علوی

- (۱) این شعر بایستی عربی باشد ، نگارنده اصل عربی آنرا پیدا نکرد .
(۲) Ouseley
(۳) Jones
(۴) Rüchert
(۵) Hammer - Purgstall
(۶) Silvestre de Sacy